فهرست

[اصول/ حجیت اطمینان 2](#_Toc89020726)

[احتمالات 2](#_Toc89020727)

[مقدمه 2](#_Toc89020728)

[حجیت اطمینان 2](#_Toc89020729)

[احتمالات در حجیت اطمینان 2](#_Toc89020730)

[احتمال اول 2](#_Toc89020731)

[احتمال دوم 2](#_Toc89020732)

[احتمال سوم 3](#_Toc89020733)

[احتمال چهارم 3](#_Toc89020734)

[ادله حجیت اطمینان 3](#_Toc89020735)

[دلیل اول بر حجیت اطمینان 3](#_Toc89020736)

[نکته اول 4](#_Toc89020737)

[نکته دوم 5](#_Toc89020738)

[نکته‌ای در منظر بیرونی 5](#_Toc89020739)

[حاصل بحث قطع و قاطع 7](#_Toc89020740)

[نتیجه اطمینان 7](#_Toc89020741)

[یک مطلب دیگر راجع به قطع 8](#_Toc89020742)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ حجیت اطمینان

# احتمالات

# مقدمه

در اصول اشاره شد که مبحث اطمینان به‌رغم اهمیت بالایی قرار دارد مورد بحث مستقلی قرار نگرفته است جز برخی آقایان به اشاره‌ای در ضمن مباحث قطع، یا در جاهای دیگر از اصول به مبحث اطمینان پرداخته‌اند و یک مقدار بیشتری در فقه در تضاعیف ابواب و فروعات فقهی احیاناً به مسئله اطمینان پرداخته شده است.

به خصوص در عروه که در جاهای متعدد به مسئله اطمینان اشاره شده است.

در مقدمه چند بحث را گفتیم در تعریف و مقومات و عناصر مقوم در تعریف اطمینان و بعد هم به چند تقسیم در باب اطمینان اشاره کردیم

بعد از این سلسله نکات و مقدمات، به حجیت اطمینان می‌پردازیم که سؤال اصلی است .

# حجیت اطمینان

آیا اطمینان حجت هست یا حجت نیست؟

## احتمالات در حجیت اطمینان

### احتمال اول

اشاره‌ای قبلاً شد و بعد مبسوط بحث خواهیم کرد که حجیت اطمینان اقوال هم متعدد هست بعضی علی الاطلاق به جمیع جهات به حجیت اطمینان نظر داده‌اند که شاید نظر مشهور و اکثریت غالب باشد.

### احتمال دوم

احتمال دوم که عدم حجیت اطمینان علی الاطلاق باشد که این هم احتمالی است که علی الاطلاق حجیت ندارد إلا ما خرج بالدلیل.

این قول خیلی نادر است که شاید از کلام آقا ضیاء که آقایان این‌جور می‌فرمایند و آن تعلیقه‌ای که در عروه دارد این‌جور چیزی استفاده بشود.

### احتمال سوم

علاوه بر این دو احتمال، که احتمال اول که قول جا افتاده و قاطبه است و احتمال دوم در حد یک احتمالی است که ممکن است یکی دو نفر به آن تفوه کرده باشند.

تفصیلاتی هم اینجا قابل تصور است ؛ از لحاظ موضوعات و احکام، ممکن است کسی بگوید اطمینان در احکام حجت است و آنچه به احکام برمی‌گردد. احکام و مقدمات اجتهاد و امثال این‌ها ولی در موضوعات حجت نیست. این هم یک احتمال تفصیل است.

### احتمال چهارم

بالعکس آن هم احتمالش وجود دارد ولی قائلی برای آن نیست کسی بگوید در موضوعات حجت است . کمتر از بینه نیست اما در احکام به خاطر دقت‌های آن ، حجت نیست. مشکلی هم ایجاد نمی‌کند می‌گوید حجت نیست دست ما بسته می‌شود و با قانون انسداد پیش می‌رود و انسداد هم قواعد دارد.

این هم دو احتمال تفصیل بین این دو تا از این‌طرف یا آن‌طرف. که چهار احتمال می‌شود.

در خود درجه اطمینان هم ممکن است بحث‌های قبلی در تعریف نیاید بلکه در حکم بیاید بگوییم اطمینان حجت است در جایی که ضریب اطمینانی بسیار بالا باشد

ممکن است بگوییم حجت است آنجایی که علم اجمالی مخالف آن نباشد و از این قبیل احتمالات هم بدهیم که یک تفصیلات دیگری در اطمینان ایجاد می‌کند

همان‌طور کسانی که می‌گویند اطمینان حجت است ، کیفیت حجیت تفاوت دارد که در ادله بحث خواهیم کرد.

# ادله حجیت اطمینان

آیا ادله حجیت اطمینان افاده اصل حجیت می‌کنند یا نه؟ اگر آری تا چه دایره‌ای این افاده گسترش دارد؟ هم از حیث موضوعات و احکام و هم از حیث درجه اطمینان و ویژگی‌های اطمینان که در تقسیمات گفتیم. –تقسیم شخصی و نوعی و عادی و غیرعادی و شأنی و غیر شأنی و موضوعات و ا حکام و امثال این‌ها- این‌ها را باید در ادله ملاحظه کرد تا دید به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

## دلیل اول بر حجیت اطمینان

ممکن است بگوییم کسانی هم اقامه کرده‌اند این است که بگوییم حجیت اطمینان مثل حجیت قطع ذاتی لایتخلف است، عقلی و ذاتی و لایتخلف است.

این استدلال اول است که ممکن است کسی این را طرح بکند

-ما برای اینکه در این بحث و جاهای دیگر هم نیاز هست و قبلاً هم گفته‌ایم- قبل از اینکه به بحث اطمینان بپردازیم یک بار دیگر آن مدعیات خود را در باب قطع اینجا مرور می‌کنیم و بیشتر هم به این می‌پردازیم. اقوال را بحث کردیم

چند نکته در باب حجیت قطع اینکه ذاتی است یا ذاتی نیست، ملاحظه بفرمایید.

1- در باب حجیت قطع دو یا سه نگاه و منظر داریم یک منظر خود قاطع است ، قاطع چه می‌فهمد و چه می‌گوید.

2- منظر بیرونی از ناحیه قاطع است که نگاه به قاطع می‌کند که این هم دو شکل دارد ، یک بار نگاه به قاطع می‌کند از زاویه خود قاطع یک بار هم با قطع‌نظر از خود قاطع نگاه می‌کند.

از منظر بیرونی با قطع‌نظر اینکه این آقا قاطع است چه وضعی دارد چند نکته و مطلب وجود دارد.

یکی اینکه آیا قطع کاشفیت تامه لایتخلف دارد؟ نسبت بالعرض بحث می‌کنیم این نکته را در مقدمه یادم رفت بگویم ، معلوم بالذات غیر از معلوم بالعرض است، یک حرفی فلاسفه دارند در اینکه علم با معلوم بالذات متحد است و کاشف است و اصلاً تخلف هم ندارد، این هیچ، اینجا بحث ما معلوم بالعرض است یعنی من علم دارم این آقا عادل است ، معلوم بالعرض من، آن عدالتی است که در آن شخص وجود دارد ، این در اصول بحث است و الا معلوم بالذات یک بحث دقیق فلسفی است و آنجا تخلفی نیست.

### نکته اول

نکته اول این است که قطع از منظر بیرونی قاطع با نگاه به واقع و نفس الامر، قطع مردم –چه قطاع و چه غیر قطاع- هیچ‌کدام کاشفیت تامه لایتخلف ندارد. همان‌طور که اطمینان و ظن هم ندارد قطع هم مثل اطمینان و مثل ظن و مثل شک کاشفیت واقعیه لایتخلف از معلوم بالعرض ندارد. قطع مساوی با واقع نیست گاهی قطع کاشف تام است از متن واقع معلوم بالعرض اما این گاهی است و گاهی هم نیست لذا می‌گوییم مسقط مساوی با واقع نیست کاشفیت واقع نیست ، بله گاهی قطع با واقع منطبق است همچنان که ظن هم گاهی با واقع منطبق است. اطمینان هم گاهی با واقع منطبق است.

حالا بگوییم 80 درصد قطع‌ها با واقع منطبق هستند این اشکال ندارد این هم ممکن است بگوییم ، اینکه درجه واقعیت آن بالاتر است، این از منظر قاطع نیست بلکه از منظر کسی است که ارزیابی و داوری می‌کند می‌گویم ممکن است یک مقداری درجه انطباق قطع بر واقع از انطباق اطمینان و ظن بیشتر باشد اما این انطباق همیشگی و بخصوص لایتخلف نیست هم ملاحظه وقوعی ندارد فکیف به این‌که بگوییم ملازمه عقلی ذاتی دارد.

### نکته دوم

بالطبع این از منظر بیرونی به دلیل اینکه این کاشفیت تامه لایتخلف ندارد منجزیت و معذریت لایتخلف هم در این نیست، وقتی قطع در مدار احکام قرار بگیرد منجزیت و معذریت ثابت لایتخلفی در این هست ؟ خیر، من از منظر بیرونی خود می‌گویم چون می‌بینیم همیشه منطبق بر واقع نیست. آن هم که منجز است همان واقع است

پس این هم به تبع آن چنین چیزی نیست.

از منظر خود قاطع دقیقاً به عکس است قاطع ، قطعش را منطبق بر واقع می‌داند و به تبع آن منجز و معذر می‌داند و مادامی که قطع است نمی‌شود این منجزیت و معذریت و کاشفیت را نبیند یعنی برای خود من قطع هم کاشف تامه است و معذر و منجز است یعنی برای خود شخص این‌جور است.

این‌ها منظور درونی است که شخص این‌طور می‌بیند شخص این‌جوری می‌بینید بخواهد نبیند و تردید کند فرومی‌ریزد یعنی قطع ندارد

بنابراین خود قاطع کاشفیت تامه و منجزیت و معذریت را معتقد است و مادام القطع هم غیر از آن را نمی‌تواند بپذیرد. پس یک تلازمی در ظرف قطع برای قاطع وجود دارد. تلازم واقعی نیست تلازم در ظرف قطع برای قاطع هست این تلازم قطع است با کاشفیت و منجزیت و معذریت در ظرف قطع برای قاطع . این اندازه است. واقعاً مادام قاطعاً نمی‌تواند غیر از آن را بفهمد.

این هم منظر درونی.

### نکته‌ای در منظر بیرونی

پس ناظر به قطع‌ها می‌گوید این قطع‌ها با معلوم بالعرض و خارج نه تلازم کشفی دارد و نه منجزیت معذریت دارد به شکل لایتخلف ذاتی این‌جور نیست خود قاطع این تلازم را می‌بیند کاشفیت را می‌بیند ولی او این‌جور می‌بیند او نمی‌تواند پیش خود بگوید من می‌بینم شاید نباشد اگر بگوید شاید نباشد دیگر قطع نیست مادام قاطعاً می‌گوید واقعاً این‌طور است. قطع طریق است او واقع را می‌بیند.

این از منظر بیرونی و درونی

با ملاحظه این منظر درونی ناظر بیرونی یک چیزی افزون بر آنها پیدا می‌کند، ناظر بیرونی می‌گوید ما نمی‌توانیم به او مادام قاطعاً ، قطع تو کاشف از واقع نیست می‌تواند مقدمات قطع را خراب بکند همان‌طور که شیخ فرموده است برای اینکه قطع او را برای موضوعات مختلف تخریب بکند . تخریب موضوع ممکن است ولی با فرض موضوع و فرض اینکه نمی‌تواند در آن مقدمات کاری بکند می‌گوید دست من بسته است

پس ناظر بیرونی نمی‌تواند چیزی به او بگوید مگر اینکه یکی از دو کار را انجام بدهد یا برای مقدمات قطع تشکیک ایجاد بکند که قطع فرو بریزد یا مولا در تکلیف خود می‌تواند دست از تکلیف بردارد قطع خاصی را موضوع قرار بدهد بگوید خمری که کسی از طرق عادی به آن قطع پیدا بکند بگوید قطع به خمریت از طرق عادی را موضوع قرار دادم و این آقا یا چون عادی نیست یا اینکه بگوید قطع مرد را معتبر دانسته‌ام ، خمریت مقطوعه به قطع به مرد یا زن. آن وقت دیگری می‌گوید من قطع دارم که این خمر است ولی حرمت نیست چون موضوع حرمت اینجا نیست.

مولا دو کار می‌تواند بکند؛ یا اینکه قطع را به هم بریزد یا اینکه موضوع حکم را تغییر بدهد

و الا فرض کنید نتوانست قطع را تخریب بکند و متزلزل بکند ، بگوید موضوع همان خمر است اگر این دو را کاری نکند مادامی که او قاطع است نمی‌تواند بگوید حجت نیست و کاشفیت ندارد. واقعاً هم ممکن است کاشفیت نداشته باشد ولی به او نمی‌شود گفت کاشفیت ندارد.

سؤال: مواخذه و توبیخ هم نمی‌شود کرد؟

جواب: خیر اگر او به قطع خود که تکلیف بوده است هیچ کاری نمی‌شود کرد.

سؤال: ممکن است گفته شود اساساً حجیت قطع در عقلا منوط به این است که عقلا قطع را موضوعی لحاظ می‌کنند شاهد این است ...

جواب : عیبی ندارد اگر به موضوع بردید عیب ندارد مانعی ندارد بگوییم آن که حرام است این چیزی است که از این طرق به آن برسد محدود کردن موضوع است و مانعی ندارد و در عنوان دوم می‌افتد اما بدون اینکه بگوید موضوع این است حرمت روی این آمده است و حالا کسی به هر دلیل قاطع شده است نمی‌توان چیزی به او گفت مگر اینکه قطع را خراب کرد و یا اینکه بگوید من این را نمی‌خواهم من خمری را که معلوم بشود از طریق طرق عادیه موضوع هست و قطع شما از طریق طرق عادیه نبوده است لذا تکلیف ندارید. برمی‌گردد به رفع تکلیف

به نظر بحث‌هایی که شده است دقیق‌ترین حرف شاید این باشد.

سؤال: به نحو کاشفیت به صورت اجمالی متوجه بشود نه در این مورد خاص ، خیلی‌ها قطع پیدا می‌کنند بعد معلوم می‌شود که خلاف واقع بوده است به نحو اجمال متوجه می‌شود ممکن است ....

جواب: آن اجمال این مورد را هم می‌گیرد یا نه؟ بگیرد قطع نیست، نگیرد می‌گوید بله راست میگویی ولی اینجا نه؟ با فرض اینکه من قاطع هستم نمی‌شود کاری کرد. کسی نمی‌تواند کاری بکند وقتی که قطع دارد مگر اینکه مقدمات را خراب بکند.

یا اینکه شارع بگوید آن مقطوع الخمریه به طرق عادیه موضوع حکم من است، حکم من در جایی است که از طرق عادی ثابت بشود کما اینکه آن تکالیف برای امام معصوم در جایی که علم لدنی دارد ثابت نیست، یعنی این تکالیف **﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾**[[1]](#footnote-1) برای جایی است که این موضوعات و متعلقات از طرق عادیه احراز بشود و الا از طرق غیرعادیه باشد با اینکه قطع هم دارد تکلیف آنجا نیست.

این دو کار را انجام ندهد و یا به نتیجه نرسد می‌گوید مادام قاطعاً نمی‌توانم کاری بکنم.

فرض این است که حکم را گفته است و موضوع را هم گفته است او هم قطع دارد به هر شکلی، این را نمی‌شود کاری کرد. موضوع مطلق است و او هم قاطع هست نه توانستم قطع را به هم بزنم و نه توانستم موضوع را تغییر بدهم لذا نمی‌شود در او تصرف کرد.

# حاصل بحث قطع و قاطع

بنابراین حاصل بحث تا اینجا این است که اگر بگوییم حجیت قطع به کاشفیت قطع و حجیت قطع ذاتی است چند معنا متصور است ؛ ذاتی است یعنی ملازم دائمی است؟ معلوم است که دائمی نیست، ذاتی است به معنای نگاه خود شخص که ذاتی است ؟ بله او ذاتی می‌پندارد به این معنا برای قاطع ذاتی است.

ذاتی است به این معنا که من نمی‌توانم در این قطع نفوذ کنم جز با آن دو مسیر با فرض این‌که آن دو مسیر را نروم و یا نتیجه ندهد نمی‌شود کاری کرد این هم ذاتی است.

پس آیا کاشفیت و حجیت قطع ذاتی واقعی است؟ نه اما ذاتی از منظر قاطع هست

ذاتی به معنایی است که نمی‌شود کاری کرد مگر از یکی از آن دو راه، از منظر بیرونی، بله در اینجا به این معنا ذاتی است.

ذاتی بودن کاشفیت و حجیت قطع به این معانی است. نه آن معنای اول، یک معنا درست نیست دو معنا که اصطلاح است درست می‌باشد.

بنابراین فتحصل مما ذکرنا کاشفیت و مرئاتیت و طریقیت و حجیت برای قطع به معنای معمولی و اول آن ذاتی نیست ، ذاتی به معنای متعارف و عادی نیست اما به معنای از منظر قاطع ذاتی پنداشته می‌شود ذاتی است.

از منظر بیرونی ، ذاتی به معنای اینکه نمی‌شود کاری کرد ذاتی است اما ذاتی به معنای اول که جا افتاده است قطع ذاتی نیست.

#  نتیجه اطمینان

اطمینان کاشفیت و طریقیت برای اطمینان به هیچ یک از این معانی ذاتی نیست ، استدلال اول این بود که ذاتی اطمینان است مثل قطع، اطمینان آن‌قدر مهم است که ذاتی است می‌گوییم ذاتی به این معنا است که کاشفیت از واقع داشته باشد ؟ معلوم است که ندارد کاشفیت از منظر خود شخص ، بله اطمینان است یک احتمال خلاف هم می‌دهد ، همان اندازه کاشفیت تامه ندارد

از منظر بیرونی هم هیچ مانعی ندارد می‌شود گفت این اطمینان حجت نیست. منعی در این نیست که بگوییم اطمینان حجیت نیست.

می‌خواهیم بگوییم حجیت ذاتیه‌ای که هیچ کاری نشود کرد در آن نیست

اولین دلیل بود که حجیت اطمینان مثل حجیت قطع است ما می‌گوییم عین آن نیست و با آن فرق دارد برای اینکه فی‌الواقع نه قطع کاشفیت تامه لایتخلف داشت به‌طریق‌اولی اطمینان هم ندارد

ذاتی به معنای خود شخص ، آن را لایتخلف بداند این هم نیست برای اینکه احتمال خلاف هست ولو یک در هزار باشد

به آن معنا که من هم از بیرون نتوانم او را متوجه کنم که شاید اشکالی داشته باشد، نه می‌توانیم بگوییم می‌گوییم خودت هم یک احتمال آن‌طرف می‌دهی این‌جور نیست که حتماً بگویی حجت است و کاشف تام و تمام است.

و لذا این دلیل اول روشن است که نیست.

دلایل بعد را بحث می‌کنیم.

سؤال: آیا وجه این نمی‌تواند باشد که چون ادم مطمئن احتمال خلاف را توجه ندارد از منظر خود یک جوری شبیه قاطع است از منظر خود واقع را می‌بیند حداقل آن اطمینانی که طرف التفات به خلاف ندارد باید به او تفهیم کرد

جواب : توهم قطع دارد وقتی توجه ندارد توهم قطع دارد.

# یک مطلب دیگر راجع به قطع

در مبنای برائت قبلاً هم اشاره کردیم بعضی نظریه حق الطاعه داده‌اند که مرحوم شهید صدر این را داده‌اند که بعضی احتمال داده‌اند که ایشان این حرف را از مرحوم آقای داماد تأثری دارند شاید دیگرانی هم باشند در مکتب قم مرحوم داماد و در مکتب نجف مرحوم شهید صدر

حق الطاعه مفهومش این است که شما در ارتباط عبد و مولا لازم نیست که قطع داشته باشید همین‌که احتمال بدوی می‌دهید نمی‌توانید بگویید که عقل من می‌گوید تکلیف نداری، برعکس عقل در دایره موالی عبد و مولای حقیقی می‌گوید احتیاط بکن ، رعایت حرمت و نظر او را باید انجام بدهید و انجام بدهید. قبح عقاب بلا بیان عقلی نداریم لااقل در موالی حقیقی نداریم آنجا اشتغال و احتیاط و حق الطاعه است .

این از منظر عقلی است اما از نظر شرع که رفع عن ما لا یعلمون آمده است فصحه‌ای ایجاد کرده است همه قبول دارند هم آقای صدر و هم آقای داماد قبول دارند که برائت شرعیه داریم و برائت عقلیه را نفی می‌کنند

این را یک زمانی بحث کردیم و نظر خاص دادیم و اجمالاً نظر ما این بود که حق الطاعه در مولای حقیقی حق الطاعه است اولاً و بالذات ولی از مجموعه چیزهایی که از شارع می‌بینیم حس می‌کنیم توقع ندارد در مقام الزام در مواجه با او یک مواجه مولای حقیقی سخت‌گیر آن جوری باشد .

عقل می‌گوید حق الطاعه یا برائت ؟ می‌گفتیم باید دید مولای حقیقی خود را چه گونه ارزیابی کرده است یک وقت غلبه اسم قاهریت و حرمت‌ها و منزلت آن جایگاه عظیم ربوبی را اصل قرار داده است این حق الطاعه است

یک بار مجموعه را می‌بینیم رحمانیت است و بنای این نیست که یک‌سویه جلو برود در یک فصحه‌ای قرار دارد این را که می‌بینید ولو حقش اعظم حقوق است و من اعظم حقوق حق‌الله است ولی درعین‌حال بنا بر تعامل آن‌جوری نیست.

با نگاه به ادله نقلیه و مذاق شرع و ارتکازات و متفاهم از این ادله دیگر حق الطاعه نیست

حق الطاعه را به عنوان پایه قبول داریم ولی وقتی با خلق با مهر رفتار می‌کند عقل می‌گوید حق الطاعه اینجا نیست و همان برائت است.

این بیان ماست که نه مثل شهید صدر هستیم و نه مثل مشهور که برائتی و قبح عقاب بلا بیان است با یک تقریر خاصی برائتی و قبح بلا بیان هستیم بدون اینکه آن قانون را فی حد نفسه نفی کنیم.

این تقریر ممکن است در جایی در ریزه‌کاری‌ها اثر بگذارد مثلاً ممکن است در جایی نتوان احراز کرد که در این محدوده مولا در همان روال عادی طبیعی رفتار می‌کند مثلاً در دماء است اینجا می‌گوییم همان حق الطاعه ثابت است و لذا ممکن است تفصیل بیرون بیاید.

این تفصیل را کسی نگفته است که عقل در این موضوعات تفصیل می‌دهد که یک جا حق الطاعه است و جایی برائت است.

ما می‌گوییم عقل می‌گوید علی‌الاصول به شکل شأنی مولای حقیقی که همه حیات انسان به او وابسته است از هر جهت باید حریم او رعایت بشود و حق الطاعه

مولا خود را در چه رتبه‌ای قرار می‌دهد و از آن رتبه پایین نمی‌آید این شانی فعلی می‌شود ولی اگر خود را یک مقدار رئوف و از روی مهر خود را پایین‌تر آورد آن شانی دیگر فعلی نمی‌شود و قبح عقاب بلا بیان می‌شود و ممکن است در موضوعات هم فرق کند که این تفصیل می‌شود.

1. - سوره بقره، آیه 195 [↑](#footnote-ref-1)